

مقدمات فکری و سیاسی پیدایش دوران پهلوی و مسئله دین و دولت و تجدد

دکتر موسی نجفی

داستان پیدایش رژیم پهلوی، و افول و اضمحلال قاجاریه را نمی‌توان تنها تغییر یک سلسله پادشاهی و روی کار آمدن یک پادشاه دیگر تحلیل کرد. این مسئله، زمینه‌ها و ابعاد فکری زیادی دارد. اگر ۱۳۰۴ شمسی را آغاز رسمی حکومت پهلوی در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد برای پی بردن اجمالی به تحولات پنج دهه بعد - یعنی از سال بعد از کودتا تا ۱۳۵۷ - می‌توان به دو دهه قبل از روی کار آمدن پهلوی برگشت و با مروری تاریخی از منظر بعد از مشروطیت و از نگاه تحولات و زمینه‌های فکری آن، به کودتای سوم اسفند نظر افکند و وارد دوره پهلوی شد و ماهیت جریان‌های فکری مؤثر در این دوران را تحقیق کرد.

برای فهم شرایط دوران قبل از کودتا، و عوامل مؤثر نظام فکری - سیاسی پهلوی، چند عامل و محور قابل نقد و بررسی است:

۱. انحراف در نهضت مشروطیت و عوامل آن
 ۲. غلبه سکولاریزم و لائسیزم بعد از مشروطه در صحنه تحولات سیاسی ایران
 ۳. هرج و مرج، فرقه بازیها، ناامنی و عدم استقرار و اقتدار نهادهای قانونی.
- بعد از تحلیل این سه عامل با توجه به ماهیت فکری و سیاسی عصر پهلوی، به جریان دین و موضع علمای شیعه در قبال این وقایع می‌پردازیم. اما قبل از آن، به سه عامل اول اشاره می‌کنیم:

۱. انحراف در نهضت مشروطیت و عوامل آن

در مورد عامل اول - یعنی علل انحراف مشروطیت - چند مسئله قابل بحث است:
الف. کنار رفتن و کنار زده شدن اندیشه دینی، یأس متدینین و مردم با اعتقاد این مسئله را می‌توان در عوامل و شرایط دهگانه‌ای به شرح زیر تجزیه و تحلیل کرد:

اول: ساده‌اندیشی برخی از نیروهای معتقد و اصیل در انقلاب مشروطه که فکر می‌کردند همدلی و فداکاری آنان باید تا زمان استقرار مشروطه باشد و بعد از آن تکلیفی جدی برای آنان نیست و امور، بعد از پیدایش و برقراری صرفاً یک لفظ مشروطه، درست می‌شود و به مجرای صحیح باز می‌گردد. به دلیل وجود چنین تفکری هم بود که حتی در اوایل دوره مشروطه شاهد ورود و سپس رخنه بسیاری از افراد قدرت‌طلب، بدنام و اهل زد و بندهای سیاسی در پایه‌ها و نهادهای مهم مشروطیت هستیم.

دوم: همه جانبه ندیدن کلیه مسائل، و متمرکز کردن تفکرات و احساسات در استبداد و مبارزه با آن، از جمله نکاتی است که به نظر می‌رسد مشروطه‌خواهان و نیروهای اصیل آن دوره را از پرداختن ریشه‌ای به بسیاری از معضلات مهم باز داشت.

سوم: کثرت مطالب و تنوع موضوعات در مشروطیت، هر چند در نگاه اول نشان از تحرک اجتماعی و شور ملی مردم دارد، ولی به نظر می‌رسد این مسئله باعث شد که بسیاری از مسائل مهم، قربانی بحثهای فرعی و جزئی و روزمره شود.

چهارم: تهمت و افترازدهای بی‌جا و در سطح وسیع و نیز انگ‌زدنهای سیاسی که هر روز و هر هفته در مطبوعات پخش و منتشر می‌شد، افزایش «بی‌تقوایی محیط اجتماعی و سیاسی» را باعث شد و این امر دلسردی و کناره‌گیری بسیاری از علما و آزادیخواهان و مبارزان را فراهم آورد.

پنجم: دودستگی و چند دستگی بین علما و دامن زدن به این اختلافات که بیشتر در زمینه‌های نظری و اجتهادی بود، سبب شد که نوعی سردرگمی و بی‌اعتمادی قلبی به مشروعیت انقلاب و مقدسات و مبانی آن رشد کند.

البته، نبودن یک مرجع عالی نهایی در مشروطیت که همه به طور مطلق او و حکمش را بپذیرند، به دودستگی بین مذہبیون بیشتر دامن زد. این ضعف در قیام تحریم تنباکو به دلیل حضور آیت‌الله میرزای شیرازی که رهبر علی‌الاطلاق نهضت بودند، دیده نمی‌شد. ششم: افراط در تبلیغ حریت و چماق شدن مفاهیمی چون آزادی، شورا، عدالت، برابری و برادری برای مقابله با متدینین و مخالفت با اصول دینی (با توجه به این الفاظ)، باعث شد که مردم دیندار به این نتیجه برسند که در ذات این مفاهیم و الفاظ، ترویج بی‌دینی نهفته است، پس باید از انقلاب و نهضتی که این اصول و مفاهیم را مطرح کرده است، دوری جست.

هفتم: استفاده از مفاهیم مقدس مشترک در نهضت مشروطه برای مقاصد حزبی، فردی و خطی، امری رایج شد. در این مورد، بخصوص مطبوعات وابسته به این دستجات سیاسی تأثیر زیادی در مشوش کردن افکار عمومی داشتند و نقش تخریب‌کننده زیادی را ایفا می‌کردند.



آیت‌الله سید محمد طباطبائی و فرزند ارشد وی به اتفاق آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و جمعی از روحانیون دیگر | ۱۳۳۲-۱۳۳۳

هشتم: شهادت حاج شیخ فضل‌الله نوری در تهران و منزوی شدن بسیاری از علمای باتقوا و وجیه مردمی، نوعی بیزاری عمومی و ملی از انقلاب مشروطیت را در مردم دیندار به وجود آورد.

نهم: با ضعیف شدن هر دو جناح عمده دینی مشروطیت، خلابی جدی در ارکان نهادی و فکری و سیاسی مشروطیت به وجود آمد و این خلأ را سکولارها از یک طرف و سیاسیون شیدای مقام و دنیا از طرف دیگر پرکردند.

دهم: نقش تخریبی نیروها و عوامل نزدیک به محافل خارجی از یک سو و نبود تجربه مؤثر برای پاسنخگویی قوی و استفاده از ابزارهای روز برای مقابله از سوی جریانان دینی از طرف دیگر، باعث شد که عوامل بازدارنده بتوانند به نوعی کاذب، ذهنیت جامعه را متوجه خود سازند و از آنجا که زبان سخن گفتن با جامعه و ارزشهای دینی آن را نداشتند، و حرفها و تبلیغات آنان از موضع و زبان انقلاب و نهضت مطرح می‌شد، نه باعث جذب مردم که سبب دلسردی و یأس و بی‌تفاوتی مردم دیندار از نهضت شدند.

ب. خوب شناختن غرب و دست کم گرفتن خطر استعمار

عامل مهم دیگری که باید در زمره علل انحراف مشروطیت مطرح کرد و این عامل خود را در دو دههٔ حدفاصل بین مشروطه و رضاخان آشکارا تحمیل کرد، استعمار غرب و حضور و نفوذ سلطهٔ آن است. از آنجا که انقلاب مشروطیت، انقلابی ضداستبدادی بود و نقطهٔ ثقل توجه مشروطه‌خواهان مصروف سد کردن عوامل و مجاری استبداد شد، خطر استعمار غرب و در مرحلهٔ عمیق شناخت همه جانبهٔ غرب به درستی مورد ارزیابی قرار نگرفت.

اصولاً با فراموش شدن خطر استعمار آن هم در کلیهٔ ابعاد، دو خطر جدی، ابتدا آرام و سپس سریع و آشکار وارد جریان و شریان مشروطه شد:

نخست: تهاجم فرهنگی غرب بعد از مشروطه در شعارهای انحرافی و یا تفسیرهای غیردینی، الفاظ مشترک مشروطه را از محتوای دینی و بالندگی و قداست ساقط کرد و واژه‌های آزادی، عدالت، برابری و... را - ابتدا در مفاهیم لیبرال و گاه اومانستی - مطرح کرد؛ و این به منزلهٔ غربی شدن فرهنگ انقلاب مشروطه بود.

دوم: با در نظر گرفتن غرب و استعمار آن، استبداد و ماهیت استبداد ایران هم درست شناخته نشد و نتیجهٔ این سهل‌انگاری، سیطرهٔ استبداد سلسله و نظام شاهنشاهی پهلوی بود؛ سلسله‌ای که علاوه بر مستبد بودن، به مراتب خشن‌تر و پیچیده‌تر از قاجار بود و از نظر وابستگی به خارج و دخالت اجانب در کشور، گوی سبقت را در طول تاریخ ایران از همه ربوده و ابعادی از حضور بیگانه را در ایران فتح باب کرد که هیچ‌گاه تصور آن نمی‌رفت.

ج. استحاله محیط فرهنگی نقد و اجتهاد و انتخاب به بی‌هویتی و تقلید و سطحی‌نگری سومین عامل قابل بررسی در طول دو دهه از مشروطیت تا دوران رضاخان، فضای فکری و فرهنگی و مشخصه‌های آن است. از این زاویه باید گفت تبدیل محیط نقد و اجتهاد و انتخاب به محیط تقلید و بی‌هویتی و خودباختگی، و صورت مسئله‌ای که از افکار و روحیات افرادی مثل میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده و سایر منورالفکران نسل اول و دوم تراوش می‌کرد، در این مقطع در سطح وسیع‌تری به منصفه ظهور در آمد.

۲. غلبه سکولاریزم و لایسیزم بعد از مشروطه در صحنه تحولات سیاسی ایران

هر چه به کودتای سیاه در اوایل قرن چهاردهم نزدیک می‌شویم، حضور جریان سکولار را در عرصه‌های مختلف و تحولات اجتماعی بیشتر شاهدیم. در این مورد به خصوص این شدت عمل را در مطبوعات و جراید، بیشتر می‌توان تحقیق کرد. از جمله مسائل قابل بررسی در ماهیت قدرت رضاخان، مسئله سکولاریزم فرهنگی عصر پهلوی و شدت عمل رضاخان در سرکوب مذهب شیعه است. این نوع سکولاریزم در مسئله ناسیونالیزم ایران باستان رضاخان و تغییر قوانین شرعی به قوانین عرفی و در مدرنیته سطحی رضاخانی به وضوح جلوه‌گر می‌شود. افکار سکولاریزم را می‌توان علاوه بر دو دهه بین مشروطه تا رضاخان، در صدر مشروطه هم دنبال کرد. در این زمینه باید یک گام تاریخی دیگر هم به عقب برگشت و با میرزا آقاخان کرمانی و قبل از او میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده هم برخورد فکری و بررسی تاریخی کرد. قرابت و اقتباس بسیاری از افکار این چند نفر را می‌توان در افکار منورالفکران دربار پهلوی شاهد بود.

بیان و نحوه طرح اندیشه آخوندزاده، با چند ویژگی همراه است که به نظر می‌رسد این ویژگیها به دوران پهلوی هم رسیده است:

الف. حالت حماسی و شعاری برای طرح ایران باستان؛

ب. ورود غرب و تفکرات غربی در محتوا و طرح ایران باستان در قالب و ظاهر؛

ج. مقابله این هر دو با ظاهر و باطن اسلام در تمامی ابعاد و شئون فردی و اجتماعی.

در یکی از نوشته‌های آخوندزاده در این باره چنین می‌خوانیم:

ای ایران! کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسب و

انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود؟!

در دنباله این افکار شاهدیم که ناسیونالیزم ایران باستان حتی بر روی منبرها از سوی

برخی افراد ضعیف‌النفس مانند سید جمال واعظ اصفهانی تبلیغ می‌شود. در هر حال، در طول شانزده سال حکومت رضاخان و چند دهه حکومت محمدرضا شاه، این‌گونه مطالب که به نوعی قرابت و نزدیک معرفی کردن ناسیونالیزم قبل از اسلام با تجدد غرب است، به خوبی قابل تحقیق و بررسی است.

۳. هرج و مرج، فرقه‌بازها، ناامنی و عدم استقرار و اقتدار نهادهای قانونی

نکته مهمی که در سالهای آخر قاجاریه به روشنی می‌توان دریافت، بی‌اقتداری حکومت مرکزی و تثبیت نشدن نهادهای قانونی است. به این مسائل باید چهار سال جنگ جهانی اول و اشغال بخشی از ایران را هم افزود. آنچه در این بررسی، بویژه در دهه دوم آن می‌تواند به عنوان محور و شاخص مطرح شود، عبارت است از: ۱. مجلس شورای ملی، ۲. دولت‌های ناپایدار، ۳. احزاب و دسته‌جات سیاسی، ۴. مطبوعات متنوع، ۵. نفوذ اجانب و هواداران‌شان در هر منطقه، ۶. عدم وحدت فرهنگی در بین جامعه نخبگان ایران.

در مورد مجلس، بخصوص می‌توان به وقایع بعد از دوره دوم آن اشاره کرد. دوره دوم مجلس، دو سال و یک ماه و نه روز طول کشید و در اواخر سال ۱۳۲۹ قمری، بعد از اخراج مستشار امریکایی شوستر، بسته شد. بعد از آن، دوره فترت مجلس تا ۱۳۳۲ قمری به طول انجامید و با شروع سلطنت احمدشاه در سال ۱۳۳۳ قمری، مجلس سوم به تاریخ ۱۷ محرم الحرام افتتاح شد و یک سال و هفت روز فعالیت داشت. در فاصله شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول و تعطیلی مجلس تا شروع مجلس چهارم، نوزده کابینه بر سر کار آمدند تا سرانجام مجلس چهارم در اول تیرماه ۱۳۰۰ شمسی بازگشایی شد. در این مدت، علاوه بر جنگ جهانی اول، قرارداد وثوق‌الدوله و کودتای سوم اسفند هم بر آشفتنگی محیط سیاسی ایران و نفوذ اجانب افزود. این در حالی است که در مقابل پیشرفت سکولارها و سکولاریزم در سیاست حکومتی ایران، مهم‌ترین حرکت از طرف علما، تأسیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۰۰ شمسی بود؛ که در کنار حرکت‌های سیاسی پراکنده علما، می‌توان به عنوان بزرگ‌ترین و ماندگارترین تحول از آن یاد کرد. البته در طول این مدت، علمای بزرگی چون آیت‌الله مدرس، آیت‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی، آیت‌الله میرزای نائینی، آیت‌الله کاشف‌الغطاء، آیت‌الله شیخ‌الشریعه، آیت‌الله میرزای شیرازی دوم، آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی و بسیاری دیگر بودند که با حضور فعال در صحنه سیاسی ایران و بخصوص انقلاب عشرين عراق، حوادث و رخدادهایی را در سیر وقایع تاریخی به نام خود ثبت کردند.

در هر حال، مجلس چهارم تا سال ۱۳۰۲ شمسی به طول انجامید و دوره مجلس

پنجم از ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ شمسی تا ۲۲ بهمن ۱۳۰۴ شمسی بود. با تثبیت نیزه رضاخان و سپس نخست‌وزیری و آنگاه سلطنت او در مجلس ششم، آخرین رمقهای استقلال و آزادی هم رو به افول گذاشت و صدای مخالف مجلس در اطراف مدرس و چند نفر دیگر خیلی زود خاموش شد. از مجلس هفتم به بعد، دیگر اثری از آن نور کم سو - یعنی مجلس - ساطع نشد و این قضیه تا شهریور بیست ادامه داشت.

تقابل دین و دولت و اتحاد سکولارها با استبداد پهلوی

از جمله مواردی که بعد از مشروطه و کنار رفتن جریانات دینی و حضور سکولارهای سیاسی و فرهنگی در ایران تا چند دهه بعد و حتی تا آخر روزگار رضاخان آشکارا به چشم می‌خورد، اتحادی است که بین روشنفکران سکولار با رضاخان به وجود آمد. به نظر می‌رسد این اتحاد مولود طبیعی و قهری این نکته در جامعه ایران باشد که جامعه شیعه مذهب ایران به دلیل اعتقاد عمیق به دین اسلام و مذهب شیعه به هیچ‌وجه حاضر نبودند از سنتهای دینی خود دست بکشند و لذا تمامی فعالیتهای فرهنگی این گروه در کتابها، رساله‌ها، جراید، احزاب و اجتماعات برای نفوذ فرهنگی در مردم به شکست منجر شد. البته هر چند وحدت فرهنگی در جامعه به خطر افتاد و مظاهری سطحی از غرب به کوچه و بازار رسید و به انحطاط بخشی از کشور منتهی شد، اما این همه ماجرا نبود و این صورت مسئله به همراه ناامنی حاصل از اختلاف گروهها و دسته‌جات سیاسی و ضعف قاجاریه و نفوذ سیاست انگلستان بر روی هم سکولارهای داخلی را به این نظریه رساند که ایجاد به اصطلاح تجدد و اصلاحات نه فقط با برنامه‌های فرهنگی که با زور و قلدری و خشونت باید توأم شود؛ بویژه آنکه آنان به هیچ‌وجه نمی‌توانستند قدرت نفوذ علما و دین را تحمل کنند. این مسئله بعد از کودتای سوم اسفند، در نزدیکی منورالفکران بعد از مشروطه با رضاخان کاملاً مشهود است، و تمجید مطبوعات از سردار سپه به عنوان تنها ناجی ایران (!) نیز از همین تحلیل سرچشمه می‌گیرد؛ هر چند تشویق و تحریض سیاست انگلستان هم به عنوان عامل خارجی قابل بررسی و تحقیق است. ابعاد این مسئله - یعنی مسئله علما از یک سو و سیاست اتحاد سکولارها با استبداد پهلوی در قالبهای مختلف از سوی دیگر - طی دو دهه تاریخی ایران از بعد از کودتای سوم اسفند تا شهریور بیست، در صورتهای مختلف جلوه‌گر بوده است. در بررسی این موضوع به نظر می‌رسد علما و مجتهدان بزرگ ایران و عراق در برابر روند جامعه ایران قبل و بعد از رضاخان، سه سیاست زیر را دنبال می‌کردند:

۱. سیاست آیت‌الله حائری یزدی و تأسیس حوزه علمی قم،

۲. سیاست علمای عتبات در مورد تحولات ایران،

۳. سیاست علمای مبارز و سیاسی داخل ایران علیه پهلوی.

قبل از تحلیل این سه سیاست، به جاست به «صورت مسئله» طرف مقابل هم نظری افکنده شود. این صورت مسئله، یعنی اتحاد سکولارها با استبداد، ابعاد و عوارضی داشته است که فهرست‌وار اشاره می‌شود.

روشنفکران مطرح طی دو دهه حضور رضاخان در ایران عبارتند از: تقی‌زاده، محمدعلی فروغی، علی‌اکبر داور، عیسی صدیق، صدرالاشراف، علی‌اصغر حکمت، تیمورتاش، نصرت‌الدوله، اردشیر جی، و البته اشخاصی مثل کسروی و حکمی‌زاده و در نهایت شریعت سنگلجی.

این گروه روشنفکران در قالب کتابها، رساله‌ها، جراید، احزاب، کلوبها و یا اهرمهای سیاسی دیگر، در مجموع فرهنگ سکولار را به پیکره نظامی حکومت پهلوی تزریق می‌کردند. در یک تحلیل کلی، ماهیت حکومت پهلوی را سه سیاست و پایه تشکیل می‌داده است:

۱. سکولاریزم در تمامی زمینه‌ها،

۲. ناسیونالیزم ایران باستان،

۳. تجدد به صورت جلوه‌های ظاهری و سطحی.

برای تحقق این سه سیاست، همکاری قلم و شمشیر لازم بود؛ که در این زمینه اقدامات زیر در تحولات تاریخی دوران پهلوی انجام گرفت:

۱. گسترده شدن حملات مطبوعات و جراید به دین و مذهب و اعتقادات مردم تحت عنوان حمله به خرافات و موهومات و جلوه دادن مظاهر تمدن غربی و دستاوردهای تکنیکی و ابزارهای آن و به رخ کشیدن آن تحت لوای توسعه و تجدد و ترقی.

۲. برگزاری کنگره‌های هنر و باستان‌شناسی ایران، از جمله در سال ۱۳۰۶ ش. در فیلادلفیای آمریکا، در ۱۳۰۹ ش. در لندن و ۱۳۱۴ ش. در لنینگراد. در این راستا، دولت با حمایت مالی و روشنفکران با پژوهشها و برنامه‌های فرهنگی، در جهت تحقق سه محور و رکن اصلی گفته شده ایدئولوژی جدید (سکولاریزم، ناسیونالیزم باستان‌گرا، و تجدد) تبیین و تبلیغ می‌کردند.

۳. بزرگداشت فردوسی؛ که در این مورد، به پیشنهاد تیمورتاش آرامگاهی شبیه آرامگاه کورش برای فردوسی ساخته شد. هدف از این اقدام، نه تجلیل از مقام فردوسی و شاهنامه که در جهت اهداف سه گانه گفته شده قبلی بود. کنگره فردوسی در مهر ۱۳۱۳ ش.، با نطق فروغی نخست‌وزیر و رئیس انجمن ملی در تالار دارالفنون افتتاح شد؛ آنگاه مهمانان به طوس برده شدند و آرامگاه فردوسی افتتاح شد.

۴. تأسیس فرهنگستان برای پیراستن زبان فارسی از لغات بیگانه؛ که این کار به رهبری

عیسی صدیق در سال ۱۳۱۱ ش. شروع شد. البته هدف اصلی از این اقدام، زدودن واژه‌های عربی و در نهایت اسلام‌زدایی از فرهنگ ملی ایران بود. وثوق‌الدوله که بعد از فروعی به ریاست فرهنگستان منصوب شد - در این باره می‌گوید:

از آن زمان که شاهنشاهی باستانی کشور ما برافتاد، قوم غالب برای درهم شکستن پروبال و از میان بردن ایستادگی مردم ایران، زبان ملی ما را برانداخت و زبان خویش را جایگزین آن ساخت.

۵. مسئله نابودی محاضر شرع و ایجاد تشکیلات دادگستری و عدلیه. در این زمینه، علی‌اکبر داور نقش مهمی داشت. در شعار طرفداران این گروه گفته می‌شد که قصد دارند عدلیه‌ای «دنیاپسند» تأسیس کنند. اینان در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۶ ش.، به این خواست خود جامه عمل پوشاندند.

با اجرای طرح عدلیه جدید - که یکی از بارزترین مصادیق هماهنگی بین حکومت استبداد و اندیشه سکولار ایران به‌شمار می‌رود - دو اتفاق افتاد:

الف. قدرت علما کاهش یافت.

ب. قوانین اسلامی تضعیف و کمرنگ معرفی شد.

البته این دو مسئله در لفافه این شعار تحقق یافت که «کیفیت اجرای تشکیلات عدلیه باید تغییر کند». علی‌اکبر داور، برای تحقق بیشتر اهداف مذکور، ابتدا احمد متین‌دفتری را جهت تکمیل تحصیلات عالی در زمینه مطالعات در نظام‌های قضایی اروپایی، بویژه سوئیس و فرانسه و آلمان، به این کشورها فرستاد؛ و او هم هر هفته مشاهدات خود را به داور گزارش می‌کرد. در این زمینه، روی آرای دیوان فرانسه بیشتر توجه شد. در نهایت، حاصل کار، تلفیق «فقه شیعه» با قوانین کشورهای فرانسه، بلژیک و ایتالیا بود (در احوال شخصیه، رجوع به احکام اسلامی، اصل قرار داده شد).

البته با محدود کردن قوانین اسلامی در سالهای بعد، بخصوص در سال ۱۳۱۴ ش.، به مسئله ازدواج و طلاق، دور جدیدی از خصومت بین دین و دولت در این زمینه آغاز شد.

۶. مسئله تغییر لباس و در نهایت کشف حجاب؛ مهم‌ترین و حساس‌ترین جریان در تنش و اختلاف بین دین و دولت در دوران پهلوی به‌شمار می‌رود؛ بخصوص مسئله فاجعه خونین مسجد گوهرشاد حادثه طی دهه‌های اخیر بین دین و دولت خوانده شده است. مسئله کشف حجاب هر چند در آثار سکولارهای مشروطه هم مشهود است، آنان به خوبی می‌دانستند عبور از این مسئله برای آنان به غیر از توسل به زور و قلدری، راه دیگری ندارد. به نظر راقم سطور، مسئله کشف حجاب، مهم‌ترین بخش در نزدیکی سکولاریزم با استبداد در ایران است.

در مسئله تغییر لباس مردان و سپس قانون لباس متحدالشکل و در نهایت کشف

حجاب، این مراحل در تاریخ قابل بررسی است:

در ۶ دی ماه ۱۳۰۷ ش، قانون متحدالشکل کردن البسه اتباع ایران به تصویب مجلس هفتم رسید. از نظر سیاستگذاران فرهنگی پهلوی، این مسئله چند فایده می‌توانست داشته باشد:

الف. گامی مهم در جهت تمدن و ترقی تلقی می‌شد.

ب. تنوع البسه محلی و قومی در ایران، نشانه تأثیر اقوام بیگانه تلقی می‌شد و به گفته آنان باید از بین می‌رفت. این مسئله با توجه به سرکوب عشایر، از اهمیت بیشتری برخوردار شد.

ج. این مسئله می‌توانست در جهت شبیه‌سازی با غرب و استحاله کامل فرهنگی مطرح شود.

به‌طور کلی دورنمای بحث کشف حجاب و البته تجربه تاریخی بعد از آن نشان داد که این مهم در جهت نمود عینی هر سه پایه حکومت پهلوی (سکولاریزم، باستان‌گرایی، تجدد) عمل کرد و این گام نشان‌گویای دیگری بر همکاری فرهنگی روشنفکران سکولار با سیاست استبداد تلقی می‌شود.

مسئله کلاه لگنی که نوعی عقده‌گشایی از عقب‌ماندگی از غرب تلقی می‌شد، از سال ۱۳۱۴ ش. مطرح شد. این کلاه که در مکاتبات آن روز از آن به «کلاه مقدس پهلوی» نام می‌بردند، به نحوی به کلاه سربازان انگلیسی شباهت داشت.

برطبق اسناد و مدارک تاریخی، مسئله کلاه تمام لبه و کشف حجاب از آثار سفر رضاخان به ترکیه است. نکته مهم اینجاست که در تقلید از ترکیه هم نوعی وحدت نظر و عمل بین روشنفکران سکولار و سیاست رضاخان به وجود آمده بود؛ چرا که توجه به ترکیه، همواره مد نظر متجددان ایران قرار داشت. آنان هر دو کشور را مسلمان و با سابقه تعارض بین سنت و تجدد تلقی می‌کردند و به عمق اختلاف بین آن دو کمتر توجه داشتند.

البته مسئله لباس و حجاب و زمزمه‌های آن در نوروز ۱۳۰۷ ش. و مسافرت خانواده شاه به قم و درگیری با مرحوم آیت‌الله بافقی، از چند سال قبل از اعلام رسمی کشف حجاب شروع و از سوی دیگر کلوپ ایران متعلق به تیمورتاش در این امر پیشقدم شده بود. مسئله لباس به سبک اروپایی، حتی در زمان سفر امان‌الله خان - امیر افغانستان - به ایران در سال ۱۳۰۷ ش. مطرح شده بود. اما - چنانکه عنوان شد - شروع اصلی این جریان، سال ۱۳۱۴ شمسی بود.

۷. مسئله اعزام محصل به خارج هم از جمله موارد نزدیکی این دو نیروی فرهنگی و سیاسی به هم بوده است. در این راستا، تشکیل انجمنهای مختلف و سازمانهای گوناگون



شيخ عبدالكريم حائري يزدي (آيت الله) و امير اميراعلم به هنگام شركت در مراسم تاسيس يك بیمارستان

در یک مثلث سه پایه‌ای «حکومت پهلوی، تبیین دنیاپسند، و صورت‌سازی آکادمیک قضیه با این محور یعنی دانشگاهها و اعزام محصل» پیوند خورد.

۸. در مسئله اوقاف و موقوفات و تعطیل مدارس دینی و تخریب مساجد و تکایا، باز هم می‌توان مسئله درگیری و تقابل جدی دین و دولت را در بُعد سیاسی و تقابل دیانت با سکولاریزم را در بُعد فرهنگی تحقیق کرد.

۹. تمرکز و دولتی کردن امور دینی در جهت سکولاریزاسیون مذهب شیعه و تأسیس دانشکده معقول و منقول در مدرسه سپهسالار و سپس دانشگاه تهران، از امور مهم دیگر در تأیید گفته‌های قبلی است.

۱۰. جلوه‌های پرآکنده و مختلف دیگر در دوره پهلوی هر یک به نحوی سکولار بود و از سویی مقابله با دیانت و علما و واکنش جامعه مذهبی را به دنبال داشت. اهم این موارد، فهرست‌وار عبارتند از: قانون ازدواج و طلاق، ایجاد محدودیت در مراسم سوگواری و ترحیم و نماز جماعت، تخریب مدارس علمیه و دینی، استعمال مشروبات الکلی، ایجاد کارناوال‌های شادی بخصوص در روزهای عزاداری، سخت‌گیری در مسافرت به عتبات عالیات، حذف اوقات شرعی و لغو استفاده از تقویم قمری و مرسوم کردن تاریخ شمسی و سپس تاریخ شاهنشاهی.

نکته مهم و در خور دقت در راستای اصول گفته شده قبلی درباره سکولاریزم و سکولاریزاسیون و شیعه‌زدایی از جامعه ایران در دوران پهلوی - که با هماهنگی بین روشنفکران و حکومت قابل جمع است - مسئله طرح پروتستانیزم دینی است که باید به نحوی به‌عنوان نوعی پل گذار از جامعه دینی به جامعه سکولار طراحی می‌شد. مسئله ترویج افکار شریعت سنگلجی و آزادی تبلیغات او، مسئله مجله همایون در قم و حکمی‌زاده و همچنین موضوع مجله پیمان و احمد کسروی، همه در راستای یک خط فرهنگی و سیاسی قرار می‌گیرند.

کسروی با کتاب آیین خود، جنگ رسمی سکولاریزم را در حادترین شکل به مذهب شیعه اعلام کرد و در این راه، از حمایت خشن‌ترین مهره دستگاه پهلوی، یعنی عبدالحسین تیمورتاش، برخوردار شد.

جالب اینجاست که در همین زمان یک مجله به ظاهر اصلاح‌گر دینی هم در قم انتشار می‌یافت که در آن همان افکار و سیاست در قالب و شکل دیگری مطرح می‌شد: مجله همایون از مهر ۱۳۱۳ش، در ۱۲ شماره به ترویج این مسئله، یعنی اصلاح‌گری دینی، و به قصد برقراری سکولاریزم در جامعه ایران صورت انتشار گرفت. در شماره اول این مجله در مهر ۱۳۱۳ش، طی مقاله‌ای با عنوان «بت‌پرستی»، احترام به مراقد ائمه اطهار (ع) و امامزادگان، مذمت و در مقاله «این ره که تو می‌روی به ترکستان است»، به

مراسم سوگواری عزاداری حمله شده است.

با توجه به سیر اجمالی همگامی و همکاری فرهنگی لائیکهای بعد از مشروطه با سیاست خشونت و اختناق ایران بهتر می‌توان موضع دین و علما را با این سکه دورو - یعنی استبداد سیاسی و فرهنگ لائیسیم - بررسی کرد. چنانکه بیشتر عنوان شد. در این زمینه، سه گروه علما با جبهه و دیدگاه متفاوت، قابل بررسی و دسته‌بندی‌اند. آنچه از کل سیاست و موضع علما با رضاخان به دست می‌آید، روند مقابله و تضاد و جبهه‌گیری مخالفت کاملاً بارز علما با حکومت و نظام پهلوی را نشان می‌دهد. این مخالفت و تضاد هر چند در اوایل با نوعی خوش‌بینی و یا دلخوش کردن به رژیم پهلوی همراه بود، به تدریج با روشن شدن چهره لائیک، نظام پهلوی و سیاست دین‌زدایی آن به بدبینی و سپس به نفرتی عمیق و چالشی سازش‌ناپذیر بین دین و دولت تبدیل شد. رضاخان قبل از آنکه بر امور مسلط شود و قدرت سیاسی را در دست گیرد، به تظاهرات مذهبی متوسل می‌شد. این سیاست فرهنگی برای مردمی که دو دهه با هرج و مرج و روند دین‌زدایی احزاب و فرق روبه‌رو شده بودند، در ابتدا جالب توجه بود؛ اما از همان آغاز و با معلوم شدن ماهیت کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ش. و دست پنهان و آشکار انگلستان در آن، گروه اول علما یعنی علمای سیاسی و مبارز چهره واقعی سردار سپه را به خوبی شناختند و به مخالفت علنی با او پرداختند. سیاست رضاخان در ابتدا قلدری و اقتدار منهای سکولاریزم و لائیسیم بود و لذا به دلیل وجود فضای بی‌قانونی و ناامنی حاکم بر اوضاع بعد از جنگ جهانی اول، با برقراری نظم و یکپارچگی به همراه تظاهر مذهبی، توجه مردم را جلب کرد. بعضی از علمای مبارز همچون حاج آقا نورالله اصفهانی، سید حسن مدرس، شیخ محمدتقی بافقی، حاج آقا حسین قمی، مرحوم شاه‌آبادی و غیره از همان ابتدا روی خوش به این قزاق خوش‌خط و خیال‌نشان ندادند؛ بویژه آنکه تمجید مطبوعات غیردینی آن زمان و سیاسیون طرفدار غرب از او، به بدگمانی آنان می‌افزود. در قضیه جمهوریخواهی رضاخان، این مسئله به اوج خود رسید و رضاخان قبل از سلطنت، ضربه‌ای جدی از ناحیه این علما دریافت کرد. در این زمان، رضاخان برای کاهش فشار این گروه از علمای دینی، به علمای عتبات متوسل شد و با توجه به اینکه علمای عتبات خارج از ایران بودند و در فشار حکومت‌های غیرشیعی و محاصره فضای غیرایرانی قرار داشتند و از طرفی آرامش و ثبات و اقتدار ایران را طالب بودند، رضاخان با تظاهر به دین‌خواهی سعی می‌کرد توجه آنان را جلب کند و دست کم خود را از اتحاد جبهه مذهبی علیه خود برهاند؛ چنانکه در حل مسئله جمهوری نیز به این سیاست متوسل شد.

به هر حال، بعد از به سلطنت رسیدن رضاخان و به دنبال شهادت حاج آقا نورالله

اصفهانی به سال ۱۳۰۶ش. و سپس تبعید شهید مدرس و سرکوب کلیه نیروهای مذهبی، سیاست این دسته از علما در برابر رضاخان، جنبه منفی تری به خود گرفت و سرانجام، پس از قیام مسجد گوهرشاد، مانند گروه اول، به نفرت و تضادی غیرقابل برگشت مبدل شد؛ هر چند که لحن و گفتار و عمل سیاسی اینان با گروه اول از علمای سیاسی که در ایران بودند، تفاوت‌هایی داشت.

و اما نکته‌ای که در این بررسی باید بدان توجه شود، بررسی نقش مردم در ابتدای این جریان است؛ مردمی که از هرج و مرج بعد از جنگ جهانی و عدم استقرار قانون و امنیت خسته بودند. دست پنهان خارجی نیز هنوز به خوبی مشهود نبود و سیاست دین‌زدایی پهلوی هنوز رخ نشان نداده بود. رضاخان با تکیه بر قلدری و سرنیزه اولیه و پنهان کردن نیت ضد‌دینی بعدی، فضای ابهام‌آلود و مسموم را در میان مردم شیوع داد و در این مسیر گام‌هایی را هم طی کرد؛ گام‌هایی که در یک نگاه کلی ارباب مردم، انحطاط جامعه، و دوری آنان از رؤسای روحانی را در پی داشت و نوعی سراب را به آنان نوید می‌داد، آنچنان‌که هر چه مردم به آن نزدیک‌تر می‌شدند، به پوچ بودن و غیرواقعی بودنش بیشتر پی می‌بردند. امام خمینی که از نزدیک شاهد این مسائل و مصائب بودند، از این دوران بارها به تلخی یاد کرده‌اند. در یکی از گفته‌های امام به تاریخ ۵۷/۸/۲۸، خطوطی کلی از آن زمان ترسیم شده است:

در زمان رضاشاه، جناح روحانی را همچو به آن صدمه زده بودند که خود ملت هم در مقابل روحانیت ایستاده بود...سیاسیون هم همه در انزوا بودند و هیچ کاری از آنها بر نمی‌آمد و نمی‌توانستند کاری بکنند...

اما گروه علمای عتبات هر چند که دستشان برای اقدام در ایران کاملاً باز نبود، با توجه به محدودیتهایی که بیگانگان و بخصوص عوامل انگلستان در عراق ایجاد کرده بودند و با توجه به حساسیت زیادی که به استعمار داشتند، کوشیدند به نحوی این دوران حساس و فشار ناشی از آن را با کمترین ضایعات از سوی اسلام و حوزه‌های دینی سپری کنند. ولی نکته مهم این بود که نه سیاست نصیحت و یا پرهیز علمای عتبات از درگیری مستقیم و نه سیاست و مبارزه مستقیم علمای بزرگ داخل ایران به تنهایی نمی‌توانست در برابر مثلث «استبداد رضاخان، استعمار غرب و سکولاریزم منورالفکران» جریانی بزرگ ایجاد کند؛ و با توجه به اینکه یک حلقه و زاویه اصلی این مثلث را فرهنگ غرب و تفکر ضد‌دینی تشکیل می‌داد، ضروری بود که دو سیاست قبلی علما با سیاست سومی - یعنی سیاست فرهنگی - کامل شود. پی‌ریزی حرکت فرهنگی حوزوی و اصیل شیعی در قم از سوی آیت‌الله حائری، واکنشی بود در برابر موج غربگرایی و اباحت‌پسندی بعد از

مشروطه طی دو دهه و سرکوب و یأس نیروهای مذهبی و همچنین تحدید حوزه نجف. صبر آیت‌الله حائری و تقویت فرهنگ دینی در قالب رشد حوزه تازه تأسیس قم، در دو دهه بعد ثمرات بیشتری داد و به دنبال قطع موقت قیچی دوله استبداد و سکولاریزم در شهریور ۲۰، نمود بیشتری یافت؛ و این رشد و تعالی همچنان ادامه داشت. قیام ۱۵ خرداد هم جلوه‌گر بلوغ و رشد سیاسی بذری بود که مقابله فرهنگی با سکولاریزم را در پی‌ریزی بنیادهای فرهنگ دینی مهم‌تر از سایر اجزا می‌دانست و ریشه تمامی مسائل را در پشتوانه فرهنگی و فکری قوی‌تر جست و جو می‌کرد.

ایشان با ارسال تلگرافی به تاریخ ۱۱ تیرماه ۱۳۱۴ ش. به رضاشاه خاطر نشان کردند که: «اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس و مذهب جعفری - علیه السلام - است، موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است...»

در پاسخ به تلگراف ایشان، محمد علی فروغی - رئیس دولت وقت - چنین نوشت: تلگراف حضرت مستطاب عالی مشعر بر اینکه اوضاع حاضره خلاف قوانین شرع مطهر و مذهب جعفری است، باعث تعجب و تغییر خاطر مهر مظاهر گردید و کسانی را که این قسم افتراها می‌زنند، امر صادر فرمودند قانوناً تحت تعقیب درآورید. اگر نظر حضرت مستطاب عالی به اراجیف و اکاذیب شایعه است، عجیب است بدون تحقیق ترتیب اثر داده، عنواناتی که به هیچ وجه شایسته مقام مقدس ملوکانه نیست، فرموده‌اید؛ و اگر راجع به لباس و کلاه است، باز آرای صائبه که از وجود محترم سراغ داشتند، مایه تعجب است که در این قبیل امور موافقت و مخالفت با احکام شرع مقدس را عنوان می‌فرمایید...

در هر حال، سه سیاست علمای مبارز داخل ایران و علمای عتبات و تأسیس حوزه علمیه قم در مقابل آن سه بعد استعمار غرب و استبداد رضاخان و سکولاریزم تجددخواه، دهه‌های پرتهاپی را در چالش، تضاد و تعارض جدی بین دین و دولت ایجاد کرد و سرانجام با تفوق اندیشه و حرکت دینی بر سکولاریزم در قالب نهضت احیاگرانه انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن، به نقطه اطمینان و مرحله جدیدی وارد شد.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښتی
پرتال جامع علوم انسانی